

مقداری ایسه ده روز کار روز کاری کند و که
 بر بنده فرمان بر دار کور رسن شول حالده که سن
 انک او ز رینه حکم کذارلق قلو رسن **بیت**
 خوش آنکه می کرو که زنده خویش • تا جمع کن
 وقت بر اکنده خویش • چون مست شوی ز بسدی
 هستی بر همی • یا با هم روز کار را بنده خویش •
التحقیق چون کم سالک استیلاهی مستی شراب
 حجت ذاتیه واسطه سببه بار هستی دین واد بار
 خود برستیدن خلاص بولوب فناء من لویکن وبقضاء
 من لویزل مرتبه سن بولد فده کند و بالکلیه
 مظهر حق قلد فده جمله تصرفات حق کند و به مصاف
 کورر زیر اکندی وجود ندن متصرف اولنی حق
 کورر پیش تصرف حق ایسه جمله موجوداته شنا ملدر
 بوجهتدن مست وشراب وحدت موجوداتی کند و به
 طالع کورر و مار میت اذر میت و لکن الله دمی

سری

سری کند و ده مشاهده قلو بیت معشوقه ز
 زوی خویشتن بهره کشید • در هستی او هستی
 من داز رسید • چون من همه او شدم دلم از من دید •
 هر فعل تصرف که از و کشت بدید • وقال قدس سری
 فلا یخشی فی الدنیا لمن عاثر صاجاً و من لم یسکر با فاته الحرم
الغفات عاش بعیش عیشاً و معاینه و معیشتاً
 دیر لر ایکنجی بایدن و بون لر جمله بی مصدر او لغله
 صالح اولور معناسی دیرلک دیرلک و حیادت
 تمنع قلب صحا من آنکه کر و من العشق صحوا دیر لر
 یعنی سکر دن و عشق دن ایلدی دیمک اولوکر
 با بدن و دخی مات يموت موتاً و مماناً و میسته
 دیر لر دیمک اولور فات لوقت دیر لر وقت فوت
 یعنی بکدی دیمک معناسن دیر لر حرر کمال احتیاط
 و عواقب امورده غایت بنقله دیر لر **اعراب**
 فلا عیشتده فاندر هیته در و تقریر کلام لیا کات